سیر و سلوک از منظر اقبال لاهوری

سرگل زایی، محمد

در آثار عارفان فرآیند کمال یافتن شخص‏ سالک،به سفری تشبیه شده که تمام مؤلفه‏های یک‏ مسافرت طبیعی در آن لحاظ شده است،«مسافر» همان ذات سالک است،«مبدأ»،انانیت یا خودخواهی او و«مقصد»،خدایا حقیقت است. «راه سفر»،طریقت و«توشهء راه»،شریعت یا اعمال شرعی است.این تحولات روحانی به دو بخش مقامات و احوال تقسیم شده‏اند که مقامات‏ مراتب و درجات اکتسابی و زوال‏ناپذیر شخصیت‏ سالک است،و احوال ورود کیفیتهای موهوبی‏ خداوند بدون تصرفات اختیاری در روح شخص‏ سالک.در منابع تصوف،تقسیمبندیهای متفاوتی‏ از مراحل مختلف مقامات و احوال به وسیلهء صوفیان صورت گرفته است.

ابونصر سراج طوسی مقامات را اینگونه تعریف‏ می‏کند:«فان قیل ما معنی المقامات یقال معناه‏ مقام العبد بین یدی الله عز و جل فیما یقام فیه من‏ العبادات و المجاهدات و الریاضات و الانقطاع‏الی الله عز و جل...و المقامات مثل التوبه و الورع‏ و الزهد و الفقر و الصبر و الرضا و التوکل.(1)معنی‏ مقامات،ایستادن در برابر خداوند با انجام عبادتها و مجاهدات و ریاضتها و بریدن از اغیار و پیوستن‏ به خداوند عز و جل است؛مقامات عبارتند از توبه‏ و ورع و زهد و فقر و صبر و رضا و توکل.

وی در معنی و مرتبهء احوال می‏نویسند:«و اما معنی الاحوال ما یحل بالقلوب او تحل به القلوب‏ من صفاء الاذکار و لیس الحال من طریق‏ المجاهدات و العبادات و الریاضات...و هی مثل‏ المراقبه و القرب و المحبة و الخوف و الرجاء و الشوق و الانس و الاطمأنینة و المشاهده‏ و الیقین.»(2)مفهوم احوال آن چیزی است که بر قلب وارد می‏شود و یا قلوب بوسیله اذکار بدان زیور می‏یابند و حال،از طریق مجاهدتها و عبادات و ریاضات بدست نمی‏آید...که عبارتند از مراقبه، قرب،محبت،خوف،رجاء،شوق،انس، اطمینان،مشاهده و یقین.

از منظر عطار نیشابوری سسیر و سلوک و رسیدن به‏ حقیقت با گذر از هفت وادی طلب،عشق، معرفت،استغنا،توحید،حیرت و فقر و فنا میسر است.

هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است زان پس،بی‏کنار

پس سیم وادیست از آن معرفت‏ هست چارم وادی استغنا صفت

هست پنجم وادی توحید پاک‏ پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از این وادی روش نبود ترا(3)

شیخ ابوالقاسم قشیری در«رسالهء قشیریه»مقام را مرتبه‏ای می‏داند که با جد و جهد و ریاضت سالک‏ بدست آمده و ترتیب آن مهم است،و حال را معنی‏ای که از وجود خداوند حاصل می‏شود.وی‏ حال را ناپایدار و مقام را پایدار معرفی می‏کند:

«و مقام آن بود که بنده بمنازلت،متحقق گردد بدو،به لونی از طلب و جهد و تکلف،و مقام هر کسی جای ایستادن او بود بدان نزدیکی و آنچه به‏ ریاضت بیابد و شرط،آن بود کی از این مقام بدیگر نیارد،تا حکم این مقام تمام بجای نیارد و از بهر آنک هر کرا قناعت نبود توکل وی درست نیاید.و هر کرا توکل نبود تسلیم وی درست نیاید...حال‏ نزدیک قوم،معنی‏ایست کی بر دل درآید بی‏آنک، ایشانرا اندر وی،اثری باشد و کسبی،و آن از شادی‏ بود،یا از اندوهی،یا بسطی،یا قبضی،یا شوقی، یا هیبتی،یا جنبشی.احوال عطا بود و مقام‏ کسب.و احوال،از عین جود بود،و مقامات از بذل مجهود،و صاحب مقام،اندر مقام خویش، متمکن بود،و صاحب حال برتر می‏شود.»(4)

میرچا الیاده در باب مقامات و علت طراحی آن‏ از سوی صوفیان می‏نویسد:«بهر حال،تحت فشار علما[یعنی‏]کسانیکه هر گونه اعتبار خارجی تجربهء صوفی را انکار می‏کنند،صوفیان نظریه‏ای از مواقف روحانی(مقامات)را که مرشدان بطور متوالی از میان خط سیر روحانیشان(سلوک)، کسب می‏کنند،ضابطه‏مندی کردند.این مقامات‏ مانند[مراحل‏]هر تجربه دیگری مشخصند.با وجودی که مکاتب مختلف(صوفیه)در فهرست‏ این مقامات اختلاف نظر دارند،معمولا آنها را بر طبق سیاههء زیر بر می‏شمارند:کناره‏گیری از دنیا (زهد)،شکیبائی(صبر)،سپاسگزاری بر آنچه‏ خدا می‏دهد(شکر)،دوستی(حب)و خوش بودن‏ بدانچه خدا می‏خواهد(رضا).»(5)

اقبال نیز با الهام از صوفیان سلف،مراتبی را برای سلوک فردی بیان کرده است.

از دیدگاه او تکامل ذات انسان با گذر از سه‏ مرحله تحقق می‏پذیرد.این سه مرحله عبارت‏اند از «اطاعت»،«ضبط نفس»و مقام«خلیفة اللهی».(6)تفصیل این مرحله در کتاب«اسرار خودی»آمده است.در مرحلهء اول شخص سالک‏ خود را موظف به اطاعت و فرمان‏پذیری از شریعت‏ و گردن نهادن به احکام دینی و اعتقادات می‏داند و با بردباری و شکیبائی بسیار،بار واجبات و محرمات دین را بر دوش می‏کشد.این مرحله انرژی‏ زیادی را از سالک می‏گیرد زیرا با اینکه وسوسه‏ها وتردیدهای کشنده‏ای نسبت به نتایج انجام واجبات‏ و ترک محرمات دین به سالک هجوم می‏آورند،وی‏ باید با تحمل فراوان و ایمان و سرسپردگی کامل،به‏ تداوم انجام اعمال دینی بپردازد.اقبال سالک را در این مرحله تشبیه به شتر نموده است.وی در توصیف این مرحله در کتاب«اسرار خودی» می‏نویسد:

خدمت و محنت شعار اشتر است‏ صبر و استقلال کار اشتر است

گام او در راه کم غوغاستی‏ کاروان را زورق صحراستی

نقش پایش قسمت هر بیشه‏ای‏ کم خور و کم خواب و محنت پیشه‏ای

مست زیر بار محمل می‏رود پای کوبان سوی منزل می‏رود

سر خود از کیفیت رفتار خویش‏ در سفر صابرتر از اسوار خویش

تو هم از بار فرائض سر متاب‏ بر خوری از عنده حسن المآب

در اطاعت کوش ای غفلت شعار می‏شود از جبر پیدا اختیار(7)

اقبال با بیان قوانین حاکم بر طبیعت و کیهان، چنین نتیجه می‏گیرد که شخص سالک برای سامان‏ بخشیدن به نیروهای درونی خویش،بایستی خود را تحت کنترل و التزام ضوابط شرع قرار دهد،تا بتواند بتدریج به صفات خداوند متصف شده و آنگاه وارد مرحلهء برتری از حیات بشود.

در مرحلهء دوم از تکامل،تسلط تامی بر نفس و عوارض نفسانی نظیر حب مال و مقام و زن و فرزند و نزدیکان و وطن دوستی و همچنین ترس از حوادث‏ و بلاها و مرگ و مرض حاصل می‏شود.انجام‏ فرائض و ترک محرماتی که در مرحله اول طراحی‏ شده است،همچون نماز،روزه،زکات و حج و انفاق،موجب میگردد که نوعی غلبه بر عوامل‏ تخرب کننده و انحلال‏آور شخصیت پدید آید.در این مرحله شخص از سطح متعارف حیات آدمیان‏ بالاتر رفته و آرامش ویژه‏ای کسب می‏کند و در برابر محرکهای خارجی و داخلی پاسخهای متفاوتی‏ نسبت به مردم عادی از خود نشان می‏دهد.این امر ناشی از نوعی دگرگونی ذاتی است که در اثر آن تا حدود زیادی بینش سالک نسبت به پدیده‏ها تصحیح می‏گردد و از ظن و گمان و تخمین‏ خلاص می‏شود.

آرامش و طمانینه‏ای که در مرحلهء دوم یعنی«ضبط نفس»،حاصل می‏شود،چندان است که به تعبیر اقبال حتی صحنهء خرابی عمومی عالم،یعنی‏ قیامت تیز نمی‏تواند آنرا بر هم بزند.(8)

نفس تو مثل شتر خود پرور است‏ خودپرست و خودسوار و خودسر است

مرد شو آور زمام او به کف‏ تا شوی گوهر اگر باشی خزف

هر که بر خود نیست فرمانش روان‏ می‏شود فرمان پذیر از دیگران

لا اله باشد صدف گوهر نماز قلب مسلم را حج اصغر نماز

در کف مسلم مثال خنجر است‏ قاتل فحشا و بغی و منکر است

روزه بر جوع و عطش شبخون زند خیبر تن پروری را بشکند

مؤمنان را فطرت افروز است حج‏ هجرت آموز و وطن سوز است حج

طاعتی سرمایهء جمعیتی‏ ربط اوراق کتاب ملتی

حب دولت را فنا سازد زکات‏ هم مساوات آشنا سازد زکات

دل ز حتی تنفقوا محکم کند زر فزاید الفت زر کم کند

این همه اسباب استحکام تست‏ پخته‏ای محکم اگر اسلام تست

اهل قوت شو ز ورد یا قوی‏ تا سوار اشتر خاکی شوی(9)

مرحله نهائی تکامل از نظر اقبال نیابت الهی‏ است.در این مرحله،انسان ابتدا تحت اشراق‏ صفات الهی همچون قدرت،علم،رحمت، جلال،جمال و عدالت و غیره اشراق قرار می‏گیرد،تا اینکه در مرحلهء نهائی به وسیلهء ذات‏ الهی اشراق می‏شود.از پدیدارهای این مرحله، بروز قدرتهای ربانی در شخص سالک و حکمرانی‏ بر طبیعت است،که در شکل معجزات و کرامات‏ تجلی می‏کند.پیامبران نمونه‏های اعلای مردان‏ کاملی هستند،که به مرتبهء نیابت الهی دست‏ یافته‏اند.

گر شتربانی جهان‏بانی کنی‏ زیب سر تاج سلیمانی کنی

تا جهان باشد جهان‏آرا شوی‏ تا جدار ملک لا یبلی شوی

نائب حق در جهان بودن خوش است‏ بر عناصر حکمران بودن خوش است

نائب حق همچو جان عالم است‏ هستی او ظل اسم اعظم است

از رموز جزو و کل آگه بود در جهان قائم به امر الله بود

خیمه چون در وسعت عالم زند این بساط کهنه را بر هم زند

فطرتش معمور و می‏خواهد نمود عالمی دیگر بیارد در وجود

صد جهان مثل جهان جزء و کل‏ روید از کشت خیال او چو گل

پخته سازد فطرت هر خام را از حرم بیرون کند اصنام را

نغمه زا تار دل از مضراب او بهر حق بیداری او خواب او

زندگی را می‏کند تفسیر نو می‏دهد این خواب را تعبیر نو

هستی مکنون او راز حیات‏ نغمهء نشنیدهء ساز حیات

طبع مضمون بند فطرت خون شود تا دو بیت ذات او موزون شود

مشت خاک ما سرگردون رسید زین غبار آن شهسوار آید پدید(10)

اقبال مرحلهء نهائی سلوک را«دوره اکتشاف»نیز نامیده و ویچگی این دوره را آرزوی تماس مستقیم با خداوند و جذب حیات و قدرت و کسب‏ شخصیت آزاد معرفی می‏نماید.(11)

سالک مورد نظر اقبال در پایان سلوک نباید تنها به‏ مشاهدهء حقیقت بسنده کند،بلکه باید در تلاش‏ کسب قوت و قدرت باشد.وی حتی جذباتی را که‏ در نتیجه مشاهدهء حقیقت به سالک دست می‏دهد،خطری می‏داند که ممکن است سالک را به همین‏ مرتبه راضی نموده و از ادامهء سیر باز دارد:

«تنها خطری که در این جستجوی حق با آن‏ روبروست این است که در نتیجهء شادی و جذبه‏ای‏ که از تجربه‏های مقدم بر تجربه نهائی به وی دست‏ می‏دهد،دست از فعالیت بکشد.تاریخ تصوف‏ شرق نشان می‏دهد که این خطری واقعی است... هدف نهائی«من»آن نیست که چیزی را«ببیند»، بلکه آن است که چیزی«باشد.»(12)

اقبال توصیه می‏کند که سالک در امتداد سلوک و در مراحل مختلف آن،غنای تجارب روحانی‏ خویش را در پرتو سه نور یا سه شاهد محک بزند. این سه نور عبارتند از:نور خویشتن»،«نور دیگری»یا نور یک ولی کامل و بالاخره«نور ذات‏ حق».اگر سالک در برابر نور ذات الهی توانست‏ استقامت نماید و استقلال و هویت خویش را حفظ کند،آنگاه معلوم خواهد شد که به کمال نهائی خود رسیده است.

زنده‏ای یا مرده‏ای یا جان به لب‏ از سه شاهد کن شهادت را طلب

شاهد اول شعور خویشتن‏ خویش را دیدن به نور خویشتن

شاهد ثانی شعور دیگری‏ خویش را دیدن به نور دیگری

شاهد ثالث شعور ذات حق‏ خویش را دیدن به نور ذات حق

پیش این نور ار بمانی استوار حی و قائم چون خدا خود را شمار(13)

پی‏نوشت:

1-«اللمع فی التصوف،صفحات 42-41 2-همان،صفحه 42

3-منطق الطیر،صفحات 215-214

4-رساله قشیریه،صفحات 92-91

5- ehT aidepolcycnE fo nigileR .loV 7, .p 413

6-اقبال در کتاب احیای فکر دینی در اسلام مراحل تکامل‏ زندگی دینی را سه مرحلهء«ایمان»،«اندیشه»و«اکتشاف»معرفی‏ کرده است.

7-کلیات اشعار فارسی،اقبال لاهوری،صفحات 30-29 [اسرار خودی‏]

8-احیای فکر دینی در اسلام،صفحه 136

9-کلیات اشعار فارسی،اقبال لاهوری،صفحات‏ 31-30[اسرار خودی‏]

10-همان،صفحات 33-32[اسرار خودی‏]

11-احیای فکر دینی در اسلام،صفحه 224

12-همان،صفحه 224

13-کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری،صفحات 281-280 [جاویدنامه‏]